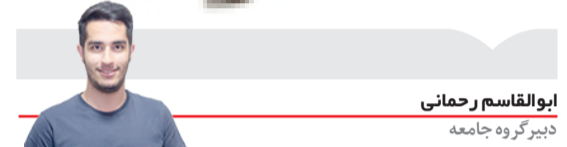
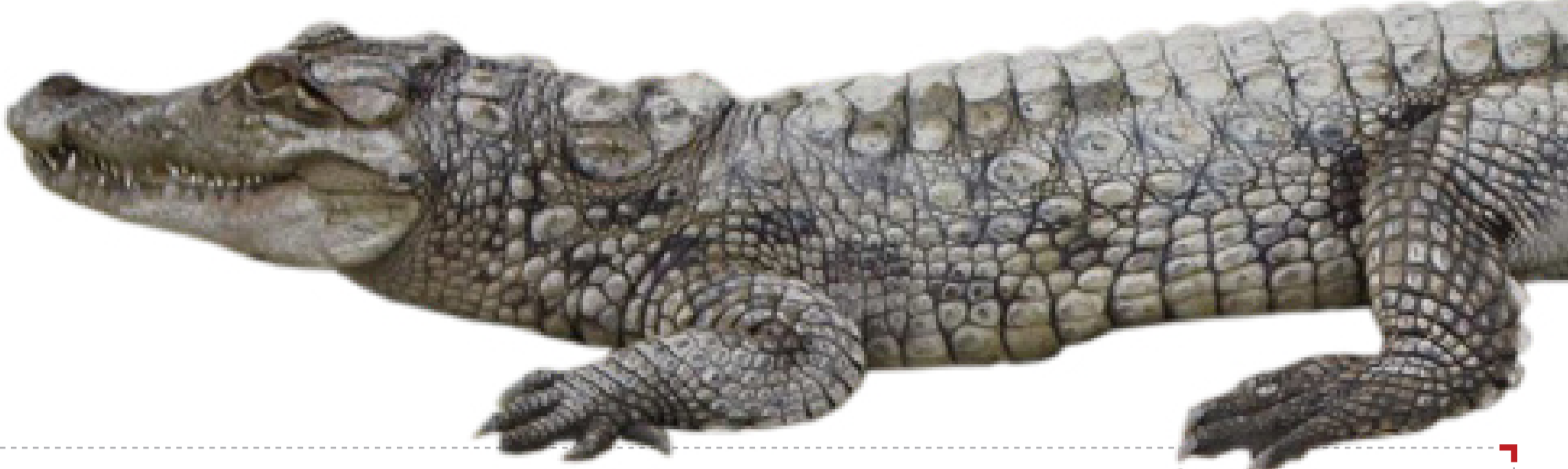


تله بی صدایی مناطق محروم از نمای نزدیک

خطر تمساح خیالی بام‌لند بیشتر از گاندوی واقعی بلوچستان



ابولقاسم رحمانی
دبیر گروه جامعه

«ما مگه صدامون به جایی میرسه؟ این همه اومدید اینجا فیلم گرفتید، زنگ زدید و سوال کردید و ما جواب دادیم، مگه اتفاقی افتاد؟ همه از کار و زندگی افتادیم، نه آب داریم برای کشاورزی و نه آب داریم برای خوردن، کی به فکر ماست؟ ما و اجدادمون هزاران سال اینجا زندگی کردیم، حالا از بد روزگار این شده وضعیت و خشکسالی شده، هیچ کس به داد ما نمیرسه. پول نداریم، غذای خوب نداریم، جوون هامون با مهاجرت می‌کنن یا به سمست خلاف و قاچاق کشیده می‌شن، بچه هامون از درس و زندگی موندن، فقط تا یک اتفاقی می‌افته همه میان اینجا و از بدبختی و بیچارگی مردم می‌نویسن و ضبط می‌کنن و میرن. تهرانی‌ها از هوتک چی می‌دونن؟ چی می‌دونن ما چه جور آب رو برای زندگی مون تامین می‌کنیم؟ چی می‌دونن گاندو چیه؟ الان شما از تمساح تور دریاچه تهران گفتید، از اینکه همه ترسیدن و پیگیری شدن، ما اینجا هر روز با این موجودات درگیریم. توخونه هامون نمیان ولی ما مجبوریم برای یک ذره آب باهاشون بجنگیم و روبه‌رو بشسیم. صدای ما هیچ وقت به هیچ جا نرسیده و همه چیز همون تهرانه، تهران برای همه مهمه، نه بلوچستان و سیستان.» این چند دقیقه صحبت کوتاه من

با یکی از اهالی باهوکلای بلوچستان بود؛ چند دقیقه پر از بغض، پر از حس تحقیر و تبعیض، پر از نارضایتی و ناتوانی و سرکوب! فکر می‌کنم دو سه روزی از رویت شدن یک رد پا در دریاچه چیتگر تهران می‌گذرد. ردیابی که همه را نگران کرده، همه را پای کار آورده، از شهرداری تا آتش نشانی و... همه از ترس جان تهرانی‌ها و پایتخت‌نشین‌ها به خط شده‌اند که مبادا یک تمساح در دریاچه چیتگر تهران امنیت مردم را به مخاطره بیندازد. رسانه‌ها جوری اخبارش را مخابره می‌کنند که انگار شهاب‌سنگ با زمین برخورد کرده و قرار است این تمساح (که هنوز معلوم نیست تمساحی در کار هست یا نه) لاکچری نشین‌های غرب تهران را بخورد! البته این نه به این معنی که مساله را پشت گوش بیندازیم و از اهمیت و حساسیت آن کم کنیم. بالاخره ما عادت به پاک کردن صورت‌مساله داریم. اما ماجرا چیز دیگری است. ماجرا اینجاست که چه اتفاقی می‌افتد و چه اتفاقی افتاده است که پیدا شدن ردپای یک تمساح در حوالی دریاچه چیتگر، این طور همه را به خط کرده و گوش‌ها را احساس که هرطوری شده، زود تکلیفش را روشن کنند و این خطر را هرچه زودتر و سریع‌تر مرتفع کنند ولی سال‌ها محرومیت، سال‌ها خشکسالی، سال‌ها بی‌آبی و فقر و سال‌ها خسارت جانی و جسمی به مردمان و کودکان بلوچ چنین بازخورد و بازتابی نداشته است؟ چرا مواجهه با یک تمساح در قیل در تهران این طور حساسیت‌برانگیز است، اما قطع شدن دست و پای دختر و پسر بلوچ که برای جرعه‌ای آب مجبور به تعدی

به حریم گاندوهاست، چنین حساسیتی را بر نمی‌انگیزد؟ همین الان نام گاندو را در اینترنت جست‌وجو کنید، ببینید چه اسم‌هایی روبه‌روی چشمان‌تان قرار می‌گیرد. آسیه، حوا، امیرحمزه و... همه اسم‌هایی است از کودکان و نوجوانانی که در جست‌وجوی آب، دست و پا و سلامتی‌شان را بر اثر حمله گاندوها از دست داده‌اند. آسیه اگر تهرانی بود، حوا اگر ساکن شهرک غرب بود و امیرحمزه اگر حین اسکیت‌بازی حوالی دریاچه چیتگر مورد حمله گاندو قرار می‌گرفت، این طور عادی با اخبار و واقعه مواجه می‌شدیم؟ مسئولان این قدر ساده‌انگارانه هرسال مخاطرات بلوچستان و فقر و محرومیت آن را بازگو می‌کردند؟ راستش را بخواهید، من فکر می‌کنم بلوچستان و سیستان و خیلی دیگر از نقاط محروم کشور تبدیل به ویت‌نام‌هایی برای نمایش شده‌اند. نمایش‌هایی سوزناک برای جذب مخاطب برای رسانه‌ها، ویت‌نام‌هایی بکر و فلاکت‌زده برای نمایش مسئولان و ضبط تصاویری برای مشروعیت‌بخشیدن به میل عدالت‌خواهی و کارآمدی، اگر نه، مگر می‌شود بعد از این همه سال، بعد از این میزان هزینه‌های عجیب و اعداد و ارقام حیرت‌آور برای اجرای طرح‌های مختلف و بی‌فایده مثل انتقال آب و سدسازی و... هزینه‌ای در بلوچستان و سیستان نشود و کسی صدای محرومیت آنها را بشنود و کاری برایشان نکند؟ با یکی از معلمان بلوچ حرف می‌زد، چند وقت پیش هم گزارشش را اینجا نوشتم، دانش‌آموزانش را در باغی که داشت دور هم جمع می‌کرد درس بخوانند، اما دانش‌آموزانش نه

تلفن همراهی داشتند و نه اینترنت و سرعتش کفاف تحصیل آنها را می‌داد و از آن بدتر اصلاً نمی‌دانستند چطور از موبایل و تبلت استفاده کنند. چطور امکان دارد در قرون و سال‌هایی که از آب خوردن تا بزرگ‌ترین فعالیت‌های آدمیزاد در فضای اینترنتی با ابزار الکترونیک و تلفن همراه و... پیش می‌رود، هنوز باشند کسانی که این ابزار را از نزدیک ندیده‌اند و کار با آنها را بلد نیستند. القصه اینکه اینها مظلومند، اینها طبقاتی از جامعه هستند که متأسفانه پذیرفته‌اند صدایشان به جایی نخواهد رسید و شان و منزلت‌شان تا حد محیطی برای ضبط تصاویری از فقر و محرومیت پایین آمده و قرار هم نیست این تصاویر و پیگیری‌ها گرهی از مشقت‌های زندگی‌شان باز کند. آنها ویت‌نامی برای فریاد مظلومیت هستند، آنگاه که اشرافیت راه فراری برای پاسخگویی ندارد. عن‌قریب چند و چون کشف ردپای تمساح در حوالی دریاچه چیتگر روشن می‌شود و تهرانی‌ها راحت‌تر از همیشه حوالی این دریاچه قدم می‌زنند و از باد خنکی که از غرب می‌وزد، لذت می‌برند. اما مردمان بلوچستان و سیستان، در همان گرمای طاقت‌فرسا، در همان بی‌آبی و خشکسالی و گردوغبار، برای زنده ماندن با گاندوها گلاویز می‌شوند و دست و پا و جان‌شان را از دست می‌دهند تا شاید اتفاقی هولناک بیفتد و لنز دوربین‌ها به سمت آنها برگردد. من هم که اینها را می‌نویسم، حتی از تماشای تصاویر گاندوها وحشت می‌کنم و هزاران کیلومتر با آنها فاصله دارم. پس فقط می‌توانم به قواره این کلمات با آنها همدردی کنم.

بلوچستان و سیستان در تله‌ای از فقر و بی‌صدایی گیر افتاده است

داشته باشند، نهاد‌های امنیتی دقت می‌کنند و شاید آنها را توجیه هم کنند. این تبعیض سیاسی برای ما به‌وضوح روشن است. چون دو جامعه متفاوت طرف حساب حکومت است؛ یعنی یک طبقه متوسطی که آگاه به حق و حقوق خود است و دیگری جامعه روستایی است، با محافظه‌کاری خاص خود؛ از مذهب تا فرهنگ بالا و پایینی که وجود دارد. روابط در آن مناطق هنوز ارباب و رعیتی است. مدیران روابط عمومی استان ما هنوز به خبرنگاران جواب نمی‌دهند. این روابط ارباب و رعیتی است و هیچ نسبتی با پاسخگویی ندارند و حتی وجدان و انقلابی‌گری ندارند. این بحث‌ها که مسئولان خادم ملت هستند و ملت ولی‌نمست، در اینجا وجود ندارد. طبقه‌مدیران کاملاً طبقه‌ممتاز هستند، هم از نظر فیزیکی و هم از جهت معاشرتی‌ایزوله هستند. در انبوهی از امتیازات و رانت‌ها محصورند و روابط بسیار خوبی با رسانه‌های منطقه به‌ویژه رسانه‌های رسمی دارند چون اینجا طبقه متوسط صنعتی و تولیدی ندارد. آگهی‌ها را از رسانه‌ها می‌گیرند و رسانه‌ها هم نمی‌توانند تنها حامی مالی خود را با نقد و انتقاد قطع کنند. باوجود این، فضای محافظه‌کاری منطقه تشدید می‌شود، درحالی‌که در شهرهای بزرگ ما طبقه متوسط صنعتی و تولیدی داریم و همه برخلاف

که جامعه محلی با این مسائل دارد، متفاوت با جامعه شهری و پایتخت‌نشین باشد. به نظرم در این مسائل زیرساخت جامعه‌شناختی وجود دارد که کنش این دو منطقه با هم متفاوت است. چند ماه پیش یکی از بچه‌ها در هوتک فوت کرد و این واقعه هم‌زمان با روزی بود که رئیس‌جمهور طرح گواراسازی آب تهران را افتتاح کرد. وزیر یعنی آقای اردکانیان از بودجه حدود ۱۹ هزار میلیاردی برای این امر خبر دادند. این نشان می‌دهد پروژه راضی‌سازی جمعیت‌هایی که در زمان انتخابات حامی جریان سیاسی خودشان هستند و فواید سیاسی برای آنها دارند، مقدم بر رسیدگی به مردم روستایی این مناطق است. بالاخره اینکه کلانشهری را راضی کنید با تمام شورش‌هایی که از سال ۸۸ به بعد در تهران رخ داده، ارجح است بر اینکه به بافت روستایی رسیدگی شود. وقتی می‌بینند یک منطقه با بافت روستایی هزار سال است با محرومیت خو کرده، محرومیت هم صدایی ندارد و نگاه امنیتی هم بر آن چیره زده است و وقتی صدایی از این منطقه بلند شود حواس به آن قسمت جمع می‌شود، دیگر لزومی به رسیدگی به مشکلات‌شان وجود ندارد! در کلانشهرها انبوهی کنشگر و روزنامه‌نگار هستند و جامعه مدنی فعالی دارد ولی اگر بخوانند ظهور و بروز در این مناطق محروم

بلوچستان و سیستان که طبقه متوسط کارمندی و همه نانخور دولت هستند که باعث محافظه‌کاری می‌شود، در این شهرهای بزرگ چنین نیست. بالاخره اگر دلار گران شود صدای آنها درمی‌آید که نهاد‌های تولیدی ما گران شده و از طریق رسانه‌ها تحت‌فشار می‌گذارند ولی این مسائل در سیستان و بلوچستان نیست. چون صنعتی ندارند، طبقه متوسط صنعتی هم ندارد. طبقه متوسط کارمندی است و محافظه‌کار شدید هستند و ذی‌نفع بسیاری از این تحولات؛ یعنی در بورس هستند، خانه‌ها هم گران می‌شود، به وام هم راحت دسترسی دارند، درحالی‌که مردم عادی چنین نیستند. سیستان و بلوچستان تنها استانی است که نرخ روستایی آن بیشتر از شهرنشین است و از سیستم بانکی استفاده نمی‌کنند که بتوانند سطح زندگی خود را ارتقا دهند و از روستاهای محروم خارج شوند، نمی‌توانند روی آموزش و تحصیل بچه‌های خود سرمایه‌گذاری کنند. در تله فقری گیر کرده‌اند. این چاله‌های وحشتناک امثال همین مساله هوتک و گاندوها آن روی سکه محرومیت‌های عدالت اجتماعی و عدم دسترسی به آموزش و تحصیل و سلامت و... است. دست‌یک‌ای از بچه‌ها که قطع شد به خاطر عدم دسترسی به درمان بود. مراد امسال که این اتفاق افتاد برای درمان به پاکستان رفتند. در ایران هم نتوانستند. یک هلی‌کوپتر خواستند که این بچه را به چابهار برسانند، هلی‌کوپتر مشکل سوخت داشت و به اندازه‌ای تأخیر شد که گفتند باید دست قطع شود. اینجا وضعیت تا به این اندازه وخیم است.»

در ارتباط با این تبعیض آشکار و این ظلم رسانه‌ای و این بی‌توجهی مشمژکننده ابتدا با مجتبی جهان تیغ از فعالان اجتماعی استان سیستان و بلوچستان گفت‌وگویی انجام دادیم و او در رابطه با این بی‌صدایی مردم این منطقه به «فرهیختگان» گفت: «اینکه در تهران برای مطالبات عمومی مردم سرورسوا می‌شود و در بلوچستان سرورسوا نمی‌شود، تفاوت بافت اجتماعی است. این مساله که ردپای تمساح در پارک چیتگر برای طبقه متوسط شهری ما یک مساله است، اینکه در محیط و بافت روستایی با بافت قدیم و کهنی به سازگاری با کم‌آبی‌ها رسیده، یعنی هوتک نشانه سازگاری است، حل مساله از طریق هوتک است، با همه خطرات و مسائلی که وجود دارد، روحیه فکری و اجتماعی‌ای که وجود دارد. اینجا با فرد آگاه به حقوق شهروندی و حق و حقوق مواجه نیستیم والا این همه سال بی‌آبی می‌کشند ولی در حالت انزوای اجتماعی زندگی کردند و آگاهی به حقوق کمتر اتفاق افتاده و خودآگاهی طبقاتی کمتر است و متأسفانه به نظمی در این منطقه با همه کمبودها رسیده‌اند. اخیراً طبقه تحصیل‌کرده در این مناطق به‌تدریج در فضای مجازی فعال است و گزیده بافت سنتی شاید هزار سال است با این مسائل زندگی می‌کند. سیل‌هایی که موسمی می‌آید، توفان‌های موسمی سال‌هاست که وجود دارد، رودخانه‌ها فصلی است. رودخانه‌های اصلی فصلی است و هیچ چیز دائمی ندارند. زندگی با کم‌آبی را بلد هستند. تفکرات مذهبی هم اینجا قوی است. اینجا باعث شده کنش‌هایی

می‌توان فقط با ۳۰۰ میلیارد تومان مشکل آب آن منطقه را حل کرد تا کسی قربانی گاندوها نشود

وجود دارد، باعث شده صدای این بچه‌ها را نشنوم. در واقع کمک‌هایی را جمع کردیم و برای پنج هزار نفر آب شیرین کن فراهم کردیم؛ با چهار میلیارد تومان پول. برای اینکه بتوانیم مشکل تامین آب‌شیرین‌بخش سنگان و باهوکلای... را حل کنیم کمتر از ۳۰۰ میلیارد تومان پول لازم است. همین الان طرح انتقال آب دریای عمان به خراسان با ۲۱۰ هزار میلیارد تومان پول اجرا می‌شود. طرح انتقال آب خزر به کویر با چندین هزار میلیارد تومان اجرا می‌شود ولی می‌گویند این میزان پول را برای تهیه آب شیرین کن ندارند. رئیس آتش‌نشانی تهران اعلام کرده، موضوع رویت ردپای تمساح در دریاچه چیتگر را پیگیری کنید و تیم‌غواصی بفرستید تا مشخص شود چیست. جو رسانه‌ای ایجاد شده است.

دریاچه چیتگر واکنش نشان دهیم، آنها هم موهمن ما هستند و باید واکنش نشان دهیم ولی چرا همین واکنش در باهوکلای اتفاق نمی‌افتد؟ اصل ماجرا این است. تکوینی به هیچ چیزی توجه نمی‌کنیم تا خیال همه راحت باشد. به آلودگی هم توجه نمی‌کنیم، به امنیت اینجا هم توجه نمی‌کنیم. بلکه به ارتقای کیفیت همه کمک کنیم و مشکل باهوکلای به راحتی قابل حل



امادریاره گاندوهای بلوچستان، کم‌آبی آن منطقه و محرومیت آنها چطور؟ یک زمانی هست حکومتی که هیچ ادعایی ندارد، می‌گوید طبیعی است ولی حکومت ما که ادعای عدالت‌محوری دارد؛ این مسائل تا سرفرانگیز است. اینکه می‌بینیم در جامعه ارزش‌های اجتماعی و سرمایه اجتماعی و اعتماد به دولت‌ها کم‌رنگ می‌شود، از دل همین مولفه‌هاست. نمی‌گویم نباید نسبت به خطر

است و یک روز با بودجه یکی از نهاد‌های این کشور به راحتی می‌توان این مشکل را حل کرد. ما که بنیاد مستضعفان و جانبازان داریم و خیلی بنیاد‌های عظیم دیگری داریم، اینجا باید خود را نشان دهند. کمیته امداد و بهزیستی داریم، چرا این مشکل همچنان تر و تازه مانده است؟ اینها نکته‌های شگفت‌آوری است که شاهد آن هستیم.»

بعد از جهان تیغ با محمد درویش، فعال و پژوهشگر محیط‌زیست گفت‌وگویی انجام دادیم و او در رابطه با این تبعیض‌زنده موجود در فضای سیاسی و رسانه‌ای به «فرهیختگان» گفت: «این تفاوت‌ها و تبعیض‌هایی که وجود دارد، آدم‌ها را اذیت می‌کند. زمانی که جنگ بود، مدام موشک می‌زدند. به بروجرود، سوسنگرد و... موشک می‌زدند. این موشک‌ها زمانی توانست بازخورد جدی در کشور و تغییر رفتار ایجاد کند که به تهران خورد. در بحث ریزگردها شاخص آلودگی در اهواز چندده برابر حد مجاز است. مثلاً ۱۵۰ به بعد را شرایط خطرناک می‌گویم و نباید کسی بیرون بیاید ولی در اهواز از هزار بالاتر می‌رود. دستگاه‌ها نمی‌توانند اندازه‌گیری کنند. اما کسی توجهی به آن نمی‌کند. از این طرف در تهران یک روز شاخص آلودگی به ۲۰۰ برسد، همه چیز از بین می‌رود. امروز شاخص آلودگی ۱۴۰ شده است، می‌بینید که حساسیت‌ها زیاد است. همه حواس‌شان به آن جمع شده است. درخصوص مساله گاندو هم همین‌طور است. سال‌ها درگیر این ماجرا در بلوچستان هستیم. سال گذشته به منطقه باهوکلای رفته و با چند بچه‌ای که دست و پاهای آنها قطع شده بود، صحبت کردم. به یکی از این بچه‌ها گفتم الان حس شما نسبت به تمساح‌ها چیست؟ گفت ما به قلمرویی اوجاوار کردیم. اگر برای ما آب شیرین فراهم کنید که لازم نباشد از این برکه‌ها آب بیآوریم، نه او می‌ترسد که به ما حمله کند و نه ما آسیب می‌بینیم. با چه درک و فراستی این مطلب را این بچه ۱۱ ساله عنوان کرد. هدیه برای او کتاب خریداری کردیم و دیدیم با چه اشتیاقی با یک دست کتاب‌ها را ورق می‌زد و می‌خواند. اگر برای ۹۰ درصد بچه‌هایی که در تهران و اصفهان و مشهد هستند کتاب ببرید، دوست ندارند. باید اسباب‌بازی گران‌قیمت باشد و درکی را که آن بچه دارد، ندارند. متأسفانه نظام تبعیض‌مداری که در مملکت